

ضرب المثل عامیانه ای است که:

"دیگ به ذغال می گوید رویت سیاه!"

بتاریخ 6 اگست 2009 مضمونی تحت عنوان «بدا بحال پشتونها و هزاره ها، اگر داکتر عبدالاه برنده انتخابات شود!» بقلم کانديدای اکادميسين سيستانى درسايت "افغان جرمن- آنلاين" به نشر رسیده است. در اینجا لزومی به معرفی بیشتر هویت و سابقه «سیاسی» آقای سیستانی که عضو «شورای انقلابی» رژیم مزدور و جنایت کار «حزب دموکراتیک خلق» بوده است نمی رود و خوانندگان خاصاً در طی سی سال اخیر درباره او وهم سنخان او معلومات کافی دارند. قبل از اینکه وارد مطلب اصلی شوم؛ این موضوع قابل تذکر است که: هر زمان که چنین قماش عناصر قلم بدست می گیرند می خواهد مطلبی را بشکل نثرو یا نظم برشته تحریر در آورند؛ در واقع نوشته آنها بطور کلی بیانگر افکار و عقاید و نظرات و مواضع و امیال و احساسات آنهاست. به همین لحاظ در نشریه های چاپی و وبسایتها و دیگر وسایل نشراتی در داخل و خارج کشور هرگاه این قماش افراد لب به سخن می گشایند و یا مطلبی را روی کاغذ و یا در روی صفحه انترنت می نویسند و توسعه می کنند تا چهره اصلی و سابقه خود را در لابلای کلمات و جملات زیبا و فریبنده و یا با ذکر بدیهیات و بیان بخشهای از واقعیتهای تاریخی مستور سازند؛ اما بآن هم "دم خروس از زیر چین ملا هویدا می شود". به همین نوشته آقای سیستانی توجه کنید؛ قبل از اینکه وارد متن نوشته اوشویم؛ ماهیت فکری و سیاسی انحرافی و نظرات ارتجاعی و غیر واقع بینانه اش درباره جریانات خونبار سی سال اخیر کشور و جنایاتی که گروه های مزدور رنگارنگ علیه خلق مامرتکب شده اند و تحلیل اوضاع کنونی کشور و شرایطی که مردم ما در آن بسر می برند و نقش قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و قماشهای مختلف عناصر ارتجاعی و مزدورانها در داخل و خارج دولت مستعمراتی در آن؛ از عنوان نوشته اش بوضوح آشکار است.

عنوان نوشته اش چنین است: «بدا بحال پشتونها و هزاره ها، اگر داکتر عبد الاه برنده انتخابات شود!» در حالیکه نه تنها عبدالاه بلکه همه افرادی که خود را برای رسیدن به کرسی ریاست جمهوری نامزد کرده اند؛ منجمله داکتر عبد الاه، حامد کرزی، داکتر اشرف غنی احمدزی، حبیب منگل (عضو کمیته مرکزی جناح پرچم)، محمد حکیم تورسن (پرچمی و از گروه علمی- مامور دستگاه های آدمکش «اگسا، خاد وواد»، شهناز تنی قاتل مردم (از جناح خلق)، باز محمد کوفی (پرچمی)، محبوب الاه کوشانی (سابق عضو مرکزی «سازا» گروه مزدور روسی و معاون صدارت در دولت جنرال نجیب جلال رئیس خاد و رئیس دولت مزدور روسی و فعلاً باماهیت ایدئولوژیک سیاسی اصلی آن ولی بانام جدید «حزب آزادگان افغانستان»، لطیف پدram (سابق عضو «سازا» و فعلاً رئیس تشکیل «کنگره ملی» باماهیت فکری سیاسی مشخص آن)، بشیر بیژن (هم قماش و هم سنگر لطیف پدram) و چندین تن دیگر از همین قماش «پرچمی خلقی و سازائی» و دیگر گروه های مزدور روسی و همچنان عناصر معلوم الحالی از گروه های ارتجاعی و مزدور و وطن فروش و قاتل مردم مانند گروه های جهادی و طالبی و دیگر عناصر ارتجاعی میهن فروش و خادم امپریالیسم خارج از گروه های متذکره فوق خود را جهت رسیدن به موقعیت کرسی دولت دست نشاندۀ استعمار آمریکا و ناتو نامزد کرده اند. اگر افرادی از این گروه چند ده نفره نامزدهای ریاست جمهوری که ظاهر از اعضای گروه های جانی و میهن فروش متذکره فوق نیستند؛ بلکه عناصر ارتجاعی اند که یاد خدمت امپریالیسم و ارتجاع قرار داشته اند و یا تازه می خواهند عملاً در این دایره خبیثه وارد شده و در رأس دولت مزدور به امپریالیسم و ارتجاع خدمت کنند. و شعار خدمت ب مردم و میهن که از طرف این قماش افراد مطرح می شود، در شرایط کنونی حرفهای مفت تبلیغاتی و چرندیات و یاوه گوئیهای احمقانه بیش نیست. هر کدام از افراد این گروه (40) نفره کانديدها اگر در این نمایش مسخره و افتضاح آور، انتخابات فرمایشی و نمایشی برنده شوند نه تنها «بدا بحال پشتونها و هزاره ها» که صد ها بدا و هزار مصیبتا به همه خلقهای مظلوم و تحت ستم ملیتهای پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ و براهوی، نورستانی، پشه ای، قرغز و پامیری، عرب و غزلباش، هندووسک و غیره اقوام ساکن این سرزمین بلاکشیده است که خصوصاً در طی سی سال اخیر شنیع ترین جنایات بوسیله همین گروه های خلقی پرچمی، «سازائی» جهادی، طالبی، «افغان ملتی» و سایر گروه ها و عناصر میهن فروش

و خادم امپریالیسم و ارتجاع منطقه و بین المللی که در گرد کرزی مزدور جمع شده اند، بر آنها اعمال شده است. بدین صورت هر یک از این عناصر مزدور که تعلق گروهی و وابستگی امپریالیستی و ارتجاعی آنها بدرجات مختلف مشخص است، اگر به کرسی ریاست جمهوری برسند باز هم همان آش است و همان کاسه. اینها مانند کرزی و یا با تفاوت شکل همان طرحها و برنامه ها و پروژه های امپریالیستهای اشغالگر در افغانستان و منطقه به منصفه اجرا قرار خواهند داد. اگر به شعار انتخاباتی و برنامه های این افراد توجه کنید هیچ چیزی جز خدمت گزاری به امپریالیسم و ارتجاع دیده نمی شود. از جمله نامزدهای که از طرف دولت های امپریالیستی و ارتجاعی امکانات مالی بیشتری بدسترس آنها قرار داده شده است و از طرف مطبوعات امپریالیستی به «کاندیدهای مطرح» مسما شده اند مانند کرزی، عبد الاله، اشرف غنی احمدزی و سید جلال کریم و دیگران نکات برجسته برنامه های آنها هم همان طرح ها و برنامه های امپریالیستهای اشغالگر است. مثلاً کرزی به شدت از سرعت بخشیدن به روند آشتی با طالبان و حزب اسلامی و حقانی و شرکت آنها در دولت دست نشانده صحبت دارد؛ عبد الاله از تغییر نظام ریاستی به صدارتی و «انتخابی کردن» والی ها و ولسوالها که در آینده نقش گروه های جهادی و ملیشه ای و خلقی پرچمی هادردولت و حکومت بیش از پیش قوی تر و گسترده تر خواهد شد؛ اشرف غنی احمدزی از اصلاحات گسترده در همه عرصه ها صحبت دارد. در عرصه اقتصادی او طی مصاحبه ای با مجله نیوزویک بتاريخ 20 جون 2009 گفت: "من میخوام که در پنج سال آینده دوهزار ملیون رجدید در افغانستان بوجود آورم تا که 25 خانواده ثروتمند کنونی همه چیز را انحصار نکنند" و همچنان او از اعمار یک ملیون مسکن صحبت دارد که برای 5 ملیون باشند این کشور محل رهایش آماده خواهد شد. و نیز برای هزاران نفر کار میسر خواهد گردید. در حالیکه با در نظر داشت میزان عاید و معاش کنونی مامورین و مستخدمین و کارگران در کشور حتی مامورین متوسط رتبه هم نخواهند توانست از این خانه ها استفاده کنند. البته این خانه ها باب دندان مامورین (ان جی او ها) است که معاشهای دالری مناسبی دارند و آن عده از مامورین دولت که صاحب معاشهای کلان اند. و طرح آتش بس با نیروهای جنگی مخالف دولت و ارتشهای اشغالگر در ظرف سه سال اول؛ به یقین که در این آتش بس مناطق تحت کنترل این نیروها در بخشهای شرقی و جنوب غربی کشور همچنان در کنترل آنها باقی خواهد ماند و آنها برنامه های اقتصادی و اجتماعی خاص خود را در آن مناطق پیاده خواهند کرد یعنی همان حکومت اسلامی «خالص» طالبانی و تطبیق شریعت اسلام به سلیقه خودشان، و چنین خواهد بود که این نیروها به آن طرف «خط دیورند» رفته و آتش بس را برای سه سال در این طرف «خط» رعایت کنند و بعد در صورت تحقق برنامه آتشی و «صلح» با اشغالگران و دولت مزدور در جریان پنج سال سهم لازم آنها در دولت داده شود. که با عملی شدن این طرح دولت دست نشانده کنونی که ماهیتا یک مردابی از ارتجاع است، کیفیتاً غلیظ تر خواهد شد. در مورد «پروژه ملیون سازی» آقای اشرف غنی احمدزی به یقین که در یک کشور هر قدر به تعداد ثروتمندان و ملیونهای آن افزوده گردد در قطب دیگر به تعداد فقرا و گرسنگان آن افزوده می شود و باین صورت ماهیت امپریالیستی و ارتجاعی این طرح های ضد مردمی آشکار است. همچنان آقای سید جلال کریم نظریه موقعیت او در نزد خاندان آل سعود (حاکم بر عربستان) و نیز قرار ادعای خودش که از چگونگی نقش و فعالیت های قبلی او بر مبنای همین رابطه در تبادل اسرای جنگی بین طالبان و احمدشاه مسعود نقش مهم داشته است، صحبت دارد و از ختم جنگ و آوردن «صلح» با طالبان و حزب اسلامی و شرکت آنها در دولت مزدور سخن می گوید. همچنان که لطیف پدram طرح نظام فدرالی را بمیان کشیده است. این طرح بقرض عملی شدن آن خاصاً در شرایط کنونی که کشور تحت اشغال و سلطه استعماری امریکا و ناتواست و گروه های ائتلاف شمال که از پشتیبانی و حمایت محکم دولت امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولت ارتجاعی ایران برخوردارند؛ سران این باندها که همین اکنون با زور برچه بر توده های خلق ملیتهای تاجک و هزاره و ازبک و ترکمن و دیگر اقوام حاکم اند، در آن صورت به حاکمان مطلق العنان محلی تبدیل شده و توده های خلق ملیتهای شان را مورد استثمار و ستم شدید قرار خواهند داد. و بالمقابل گروه های ارتجاعی ملیت پشتون بر توده های خلق پشتون حاکم مطلق العنان خواهند گشت. در اینجا آقای سیستانی می خواهد به چشم مردم افغانستان خاک بپاشد. باین عبارت که از زمره این 40 نفر گویا اگر غیر از «داکتر عبد الاله» فرد دیگری از این نامزدها به

کرسی ریاست دولت مستعمراتی دست یابد از عبدالاه بهتر خواهد بود! درحالیکه دریک کشور مستعمره وزیر اشغال نظامی بیش از چهل کشور امپریالیستی و ارتجاعی که در قدم اول استقلال سیاسی سلب شده و حاکمیت ملی پایمال گردیده و آزادی برای خلق وجود ندارد، دولت هم دولت دست نشانده امپریالیسم که متشکل از جانی ترین گروه ها و افراد خاین به خلق و میهن می باشد و همه ارکان و نهادهای آن زیر سلطه کشورهای امپریالیستی و همین گروه های جنایتکار و ضد مردم است؛ گروه های ارتجاعی طالبان و کلب الدین به بیش از ده ولسوالی کنترول کامل داشته و در 130 ولسوالی نفوذ دارند. و قرار گرفته های قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور آنها قرار است که امنیت انتخابات روز 29 ماه اسد را حدود سه صد هزار نیروی خارجی و داخلی، قوای ائتلاف و ناتو و نیروهای ارتش و پولیس و نیروی امنیتی (دستگاه های جاسوسی داخلی و خارجی) و ملیشه های محلی دولت مزدور تأمین کنند. این چگونه «انتخابات دموکراتیک» است و چگونه ممکن است که در چنین اوضاع و احوالی بتوان صحبت از اراده آزاد مردم داشت که دریک فضای «دموکراتیک» رأی بدهند؟! درحالیکه رأی مردم با نیرنگ و اغوا و خدعه و تهدید و تطمیع و با اثر اعمال نفوذ فئودالان، قوماندانهای مسلح، حکام محلی، روحانیون مرتجع بانفوذ و روابط طایفه ای و قبیله ای و قومی از آنها گرفته می شود؛ و اکثریت قاطع مردم نه خود میدانند که رأی آنها چه اهمیتی دارد و چگونه و در چه موقع آنرا بکار گیرند و در چه موقعی نگیرند و نه هم در کشور شرایط و فضای وجود دارد تا مردم در مورد انتخابات و استعمال رأی آنها آگاهانیده شوند؛ پس چگونه ممکن است که در چنین اوضاع و شرایطی بتوان حتی از دموکراسی به همان مفهوم متعارف آن که در سایر کشورهای تحت سلطه برگزار می شود، صحبت بمیان آورد! درحالیکه دموکراسی یک پدیده طبقاتی است و حتی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی هم که دم از آزادی و دموکراسی می زنند باز هم توده های کارگران و زحمتکشان با آگاهی سیاسی رأی خود را بکار نمی برند بلکه توسط احزاب خادم سرمایه به اشکال و شیوه های گوناگون فریب داده شده و رأی آنها گرفته می شود. حتی همین شرایط هم در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بهیچ صورتی وجود ندارد. مثال برجسته آن دریک ونیم ماه اخیر جریان انتخابات ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی ایران و اقتضاح قلب در آن این امر را بخوبی آشکار کرد. باین صورت رأی دادن به چنین انتخاباتی در واقع چه آگاهانه باشد و چه ناآگاهانه صحنه گذاشتن بر شرایط حاکم کنونی کشور و قانونیت بخشیدن به سلطه استعماری امریکا و ناتو و حاکمیت دولت دست نشانده است. و تحریم انتخابات در واقع ابراز مخالفت در برابر اشغالگران و دولت مزدور است. و کمترین حرکتی که مردم افغانستان خاصاً روشنفکران و روشن بینان مردمی میتوانند انجام دهند تحریم این انتخابات استعماری و اسارت آور است.

هشت سال است که ابر قدرت امپریالیستی امریکا و شرکای آن (ناتو و سایر دولتهای ارتجاعی) مردم افغانستان را در زیر سلطه استعماری شان فشار می دهند، دولت مزدوری را هم از طریق معاهده استعماری بن بر آنها تحمیل کرده اند. روزانه مردم ما خاصاً در مناطق جنوب غربی و شرقی کشور توسط ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور بقتل می رسند و خانه های شان ویران می شود. قدرتهای امپریالیستی گروه های ارتجاعی مزدور معلوم الحال جنایتکار و قاتل و رهن و قاچاقبر و فاسد و اختلاسگر و اختطاف گر و متجاوز به مال و ناموس مردم و غاصب املاک و جایداد مردم و عامه را بر مردم ما حاکم کرده اند و با براه انداختن جریان های نمایشی و مسخره «انتخابات» ریاست جمهوری و پارلمانی و شوراهای ولایتی بنام دموکراسی دست این گروه ها را باز گذاشته اند تا آزادانه و در زیر چتر حمایت ارتش های حامی آنها بر مردم ما ستم و جنایت روا بدارند. همچنان فقر و گرسنگی، اعتیاد بیش از یک ملیون از مردان و زنان کشور به مواد مخدر و شیوع بیماری ایدز که بسرعت در حال گسترش است و ناامنی و عدم مصئونیت جانی و مالی بیداد می کند؛ اینست ارمغان استعمارگران امریکا و ناتو و ماهیت دموکراسی ای که در طی هشت سال اخیر امریکا و ناتو و دولت مزدور بوسیله صدها نشریه و وسایل نشراتی درباره آن تبلیغ کرده و مردم به رمق رسیده و در بند مارا به گمراهی کشانده و اغفال می کنند. اشغالگران و دولت مزدور آنها این تبلیغات گمراه کننده و اغواگرانه را چنان «با حرارت و آب و تاب» تنظیم می کنند که بخشهای زیادی از تحصیل کرده ها و توده های ناآگاه عوام فریب آنها را خورده و تصور می کنند که گویا این همه نمایشات و صحنه سازیها و این همه بیانات «پرجوش و خروش» و این

همه لفاظی‌ها و سفسطه‌گوییها درباره «دولت‌سازی و بازسازی و دموکراسی» استعماری شاید راست باشد و روزنه‌امیدی در وجود آوردن شرایط آرام و امن و زندگی بهتر بگشاید! درحالی‌که امپریالیسم بین‌المللی و ماشین تبلیغاتی آن با صرف ده‌ها میلیون دلار و ده‌ها تن شیاد ماهر اجیر شده در جهت آماده کردن افکار عامه مردم در کشورهای شان و در کشورهای تحت سلطه‌شان شب و روز فعالیت می‌کنند. امپریالیستها سعی می‌کنند تا بوسیله این همه صحنه‌سازیهای مسخره نقش استعماری‌شان و دولت‌دست‌نشاندۀ شانرا «قانونی و دموکراتیک» جلوه داده و توده‌های مردم کشورهای خود را هم بفریبند که آنها در افغانستان و عراق مصروف دولت‌سازی و ایجاد فضای دموکراتیک برای مردم این کشورها و احقاق حقوق مدنی و آزادی کتله‌های ملیونی زنان اند. امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و انگلیسی به مردم کشورهای شان این طور وانمود می‌کنند که اگر حدود پنج هزار از فرزندان شان در عراق کشته شده‌اند و ده‌ها هزار آنها معیوب جسمی و روحی شده‌اند که ماهانه ده‌ها تن آنها دست‌بخدمت می‌زنند و یا بیش از یک هزار و سه صد نفر از فرزندان خلقهای امریکا و انگلستان و کانادا و دیگر کشورها که در افغانستان کشته شده‌اند و هزاران تن آنها علیل روحی و جسمی شده‌اند، در راه تحقق «دموکراسی و احیای حقوق زنان» بوده است. درحالی‌که همه این کشتارها و جنایات ضدانسانی و ویرانی و تاراجگری در افغانستان و عراق و سایر کشورها به منظور تأمین منافع سرمایه است.

آقای سیستانی نوشته اشراچنین آغاز می‌کند: "باتأسف بایدگفت که تحقق دموکراسی در یک کشور جنگ‌زده و اکثر بیسواد، فقیر و عنعنه پرست و زیر نفوذ روحانیت بنیادگرا و جنگ‌سالاران تنظیمی، کار بسیار دشوار است و امروز دموکراسی در افغانستان با انار شیزم، آدم‌ربائی، تفرقه‌های قومی، زبانی، مذهبی و سمنی، تجاوز بر حقوق و ناموس مردم، غصب دارائیهای عامه و ملکیت‌های شخصی، غارت آثار تاریخی و ثروت‌های ملی و اختلاس کمک‌های بین‌المللی، رشوه‌خواری، فساد گسترده اداری و قاچاق مواد مخدر و تحقیر و تذلیل تمام مظاهر مدنی، تعبیر می‌شود."

آقای سیستانی در سطوره فوق به مواردی از واقعیت‌های اشاره می‌کند که همه نتیجه و محصول سی سال جنایت‌گروه‌های ارتجاعی مزدور و قدرتهای امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه و خارج منطقه علیه خلقهای افغانستان است. کشتار و جنایات و تجاوز علیه خلق ما و ویرانی کشور در همه عرصه‌ها با کودتای ننگین 7 ثور سال 1357 خورشیدی آغاز شده و تاکنون که خلق ما در چنگال ستم استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو و ارتجاع بومی مزدور آنها عذاب می‌کشند، ادامه یافته است. در هیچ یک از دوره‌های سه دهه اخیر و قبل از آن نظریه ساخت اقتصادی اجتماعی و طبقاتی جامعه، و حاکمیت استعمار و امپریالیسم و ارتجاع نوکران تحقق دموکراسی برای مردم موجود نبوده است. آیا رژیم تحت رهبری «حزب دموکراتیک خلق» و استعمارگران روسی حامی آنها در شرایطی که کشور را به مسلخ و کشتارگاه مردم تبدیل کرده بودند و ده‌ها هزار تن از فرزندان رشید این کشور را در زندانهای مخوف تحت شکنجه‌های غیرانسانی قرار داده و دسته‌دسته به جرم آزادی خواهی و استقلال طلبی به جوخه‌های اعدام می‌سپردند و با بمباران قریه‌های کشور حمام خون برآوردند؛ استبداد و اختناق بحدی بود که حتی شنیدن رادیو بی بی سی (که اکنون به تریبون تبلیغات و لجن‌پراکنی‌های خلقی پرچمی‌ها تبدیل شده است) جرم محسوب می‌شد و بوک‌شهای خلقی پرچمی در تاریکی شب در پشت دیوارخانه‌های مردم گوش می‌دادند که کیه رادیو بی بی سی و یادیدگر رادیوهای جهانی رامی شنوند تا آنها را مورد تعقیب و مجازات قرار دهند. در برنامه تصفیه فرهنگی در شهرهای بزرگ کشور مانند کابل و هرات و مزار و قندهار کتب متعارفی مطالعه و از نزد مردم جمع‌آوری و ضبط کردند. سفارت دولت اتحاد شوروی وقت در کابل (بخوان محل و ایسرای سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان) به مرکز عمده دزدی و ریشه و فساد از راه فروش جواز تجارتي و تعرفه‌های گمرکی تبدیل شده بود؛ ستم و تجاوز همه جانبه از جانب اشغالگران روسی و دولت مزدور بر توده‌های مردم اعمال میشد؛ شش میلیون از مردم ما مجبور به فرار از کشور شدند؛ دزدی و رشوه‌خواری گسترده در ادارات دولتی وجود داشت و تشکیل شبکه‌های قاچاق مواد مخدر خصوصاً در حوزه غرب و جنوب غرب کشور بوسیله ارتشیان پرچمی خلقی و روسی و قاچاقبران حرفه‌ای در چوکات «جبهه ملی پدروطن» به طور وسیع صورت می‌گرفت. و انواع دیگر مسایل از این قبیل؛ ولی باز هم وطن‌فروشان پرچمی خلقی و سازانی و باداران روسی آنها

بیش‌زمانه مضحکه های انتخاباتی براه می انداختند و صحبت از «دموکراسی و جامعه دموکراتیک» داشتند.

آقای سیستانی در همین صفحه اول نوشته اش می نگارد: "آیا کشتارهای مردم افغانستان توسط او (اشاره او به داکتر عبد الاله است- توضیح از من است) و تنظیمهای جهادی در دهه 90 قرن گذشته برای هفت پشت مردم ما کفایت نمیکند که باز میخواید آن دوران رازنده کند و یک بار دیگر مردم ما را به ماتم بنشانند؟"

توجه کنید که آقای سیستانی در اینجا چگونه حقایق را کتمان می کند و فقط از کشت کشتارهای مردم افغانستان توسط تنظیمهای جهادی در دهه 90 میلادی قرن بیستم یاد می کند؛ ولی به کشتار و قتل حدود دومیون و معلولیت و معیوبیت حدود یک و نیم میلیون از مردم افغانستان و انواع جنایات و اجحافات دیگر را که بوسیله رژیم «حزب دموکراتیک خلق» (که خود آقای سیستانی سمت بالای عضویت «شورای انقلابی» این دولت را داشته و در جنایات یک و نیم دهه این رژیم و استعمارگران روسی شریک است) بر مردم افغانستان روا داشته است، کوچکترین اشاره نمی کند. از جهت دیگر همین پرچمی خلقی ها و سزائیهها بعد از سقوط رژیم نجیب جلال بر اساس زدوبند های قبلی ای که با شورای نظارت تحت رهبری احمد شاه مسعود این «قهرمان ملی» امپریالیسم و ارتجاع و جمعیت اسلامی ربانی و حزب وحدت اسلامی تحت رهبری مزاری و خلیلی و محقق و حزب اسلامی گلب الدین و دیگران داشتند و باند های ملیشه های دوستم و ملک و سید منصور نادری با گروه های جهادی دولت اسلامی را تشکیل دادند. که در تمام جنگهای داخلی، جنگ بین گروه های جهادی عمدتاً شورای نظار، جمعیت اسلامی ربانی، حزب وحدت اسلامی، اتحاد اسلامی سیاف، حزب حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی، گروه های ملیشه ای دوستم و ملک و سید منصور نادری و جناح های از خلقی پرچمی ها بر سر قدرت دولتی که تنها در شهر کابل بیش از شصت هزار نفر را کشتند و جنایت و تجاوز به ناموس و مال مردم و چور و چپاول اموال و دارائیهای عامه خصوصاً دارائیهای اقوام هندو و سک کشور بطور گسترده صورت گرفت؛ جناح های از خلقی پرچمی ها و سزائیهها و ملیشه های مزدور روسی در کشتار مردم کابل و ویرانی این شهر و سایر ولایات کشور مستقیماً دست داشته و شریک این همه جنایات نیز بوده اند. و همچنان در جنگ بین گروه های ائتلاف شمال با طالبان که باز هم همین گروه های پرچمی و سزائی با آنها در یک جبهه بودند و با کمکهای دولتهای روسیه و ایران و هند و ازبکستان و تاجکستان و سایر امپریالیستهای غربی علیه طالبان می جنگیدند. و نیز جناحی از خلقی ها و پرچمی ها در خدمت آی اس آی پاکستان قرار داشتند و در کنار طالبان بودند و به کمک دولت های پاکستان و سعودی و امریکای علیه ائتلاف شمال می جنگیدند و در طی شش سال کشور را برای مردم به جهنمی مبدل کردند. اینها در تمام جنایات ائتلاف شمال و جنایات رژیم طالبان که علیه خلق ما صورت گرفته است شریک اند. ببینید که آقای سیستانی چگونه جنایات رژیم «حزب دموکراتیک خلق» و حامیان روسی اش را در اواخر دهه هفتاد و دهه 80 قرن گذشته انکار می کند و هم از جنایات رفقاییش در دهه 90 میلادی در جهت جنگ ارتجاعی داخلی و شرکت در دولت مستعمراتی در هشت سال اخیر چشم می پوشد. آقای سیستانی و رفقا و همسخان او فکرمی کنند که تنها با نسلی مواجه اند که بین بیست تا بیست و پنج سال عمر دارد و نمی تواند کماکان ستم و جنایات مظالمی که در طی سه دهه اخیر بوسیله این گروه های جنایت کار و مزدور بر خلق افغانستان روا داشته شده است به ارزیابی بگیرد؛ از اینرو با کمال پروائی و بی حیائی این چنین از واقعیتها چشم پوشیده و واقعیات تاریخی را تحریف کرده است.

در صفحه دوم نوشته آقای سیستانی میخوانیم: "چنانکه تاریخ گواهی می دهد مردم هزاره با حاکمیت پشتونها بیشتر همسوئی داشته اند تا حاکمیت تاجیکها. بعد از تاسیس دولت معاصر افغانستان، دوبار تاجیکها با هدایت خارجی ها بر سریر قدرت تکیه زدند. بار اول در سال 1929 بعد از آنکه انگلیسها رژیم امانی را توسط روحانیت منتفذ در افغانستان سقوط دادند، پسر سقاو را بجایش نصب کردند ولی مردم هزاره تا آخر به رژیم سقوی تسلیم نشدند و بانبروهای رژیم غارت و تباهی و تجاوز رزمیدند. بار دوم که بکمک پاکستان برهان الدین ربانی بر تخت کابل نشست، باز هم هزاره ها با حکومت قومگرای اوسر سازگاری

نداشتند و به همین خاطر مورد غضب و خشونت بیرحمانه ربانی و احمدشاه مسعود قرار گرفتند و در تاریخ 10 دلو 1373 در حدود چهار هزار از مردم هزاره در افشار به توپ بسته شدند و قتل عام گردیدند...".

باملاحظه پاراگراف فوق بوضوح آشکار است که آقای سیستانی نه درک درست از ساختار اجتماعی اقتصادی جامعه و موقعیت طبقات اجتماعی دارد و نه هم از مقوله دولت و ماهیت طبقاتی آن. و همچنان به تاریخ از دید کاملاً انحرافی می نگرد. چنانکه او ادعا می کند اگر «مردم هزاره با حاکمیت پشتونها بیشتر همسویی داشته اند تا حاکمیت تاجیکها»؛ پس مردم هزاره باید حکومت عبد الرحمان جلا و خون آشام راهم حمایت کرده باشند! در حالیکه چنین نبوده و نیست. (بخاطر طولانی شدن این نوشته از تفصیل بیشتر در این باره خودداری میکنم). و عدم پذیرش حکومت حبیب الاله بچه سقا از طرف ملیت هزاره و اقوام دیگر و تداوم مقاومت علیه آن هم نه بخاطر تاجک تبار بودن او بوده است بلکه بخاطر ماهیت طبقاتی ارتجاعی و سیاه آن حکومت بوده است. و دفاع از دولت امان الاله هم نه بخاطر پشتون بودن او که بخاطر ماهیت نسبتاً مترقی برنامه های دوران امانی بوده است.

در باره بکاربرد عبارت "حاکمیت تاجیک ها و پشتونها"؛ در اینجا نیز آقای سیستانی از حاکمیت طبقاتی در یک جامعه درک نادرست دارد. سقوط دولت امانی که با اثر دسایس و توطئه های استعمارگران انگلیس و روحانیون و درباریان مرتجع و ایسته بآن صورت گرفت و حبیب الاله (بچه سقا) برای نه ماه بقدرت رسانده شد؛ در واقع نه دولت امان الاله خان به لحاظ طبقاتی دولت همه طبقات ملیت پشتون بود و بعبارت دیگر حاکمیت طبقاتی همه طبقات ملیت پشتون در کشور برقرار بود و نه هم در دولت تحت رهبری بچه سقا و برهان الدین ربانی همه طبقات ملیت تاجک در حاکمیت سهیم بودند. به لحاظ علمی دولت یک پدیده طبقاتی است و در یک کشور نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و یانیمه فئودالی و مستعمره (شرایط کنونی افغانستان) و چند ملیتی مانند افغانستان، طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور به حمایت امپریالیسم و استعمار بر طبقات خلقهای زحمتکش همه ملیتها ستم روا داشته و آنها را استثمار می کنند. لکن در مورد افغانستان بعد از تاسیس دولت بر رهبری احمدشاه درانی در سال 1747 میلادی طبقه حاکم از تعلق ملیت پشتون بوده که با طبقات ارتجاعی سایر ملیتها برخلاف ملیتها این کشور ستم و استثمار روا داشته اند. البته در این دولتها همژمونی طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور پشتون در دولت متبازز بوده است. در دوران حاکمیت طبقات ارتجاعی ملیت پشتون سایر ملیتها ساکن در این کشور از ستم ملی شئون نیستی رنج کشیده اند. اگرچه منشا اصلی شئون نیستی ملیت تاجک حاکم ارتجاعی ملیت پشتون اند لکن توده های خلق ملیت پشتون نیز متاثر از ستم این شئون نیستی ملیتی بوده و هستند. اما پشتونها مورد ستم ملی شئون نیستی قرار نگرفته اند. لکن همه طبقات خلق زحمتکش از همه ملیتها در کشور از ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی رنج برده و میبرند. در یک کشور کثیرالمله حاکمیت دولتی طبقات ارتجاعی منسوب بیک ملیت مفهوم حاکمیت تمام طبقات همان ملیت را نمی رساند. موضوع دیگر اینکه در این کشورها به لحاظ طبقاتی همه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور به حمایت امپریالیسم در حاکمیت شریک اند و توده های خلق زحمتکش را مورد استثمار و ستم همه جانبه قرار می دهند.

باین صورت بدون تحلیل طبقاتی جامعه و مشخص کردن تضادهای طبقاتی در آن، بکاربرد عبارت "حاکمیت تاجک ها و یا حاکمیت پشتونها" در افغانستان نادرست است. زیرا حاکمیت مفهوم حاکمیت طبقاتی و دولتی را می رساند که در یک جامعه طبقاتی این طبقات ارتجاعی حاکم اند که با در اختیار داشتن ثروت و وسایل تولید جامعه بر طبقات تحت ستم و مظلوم خلق حکومت می کنند.

مطلب دیگر بعد از هجوم نظامی دولت انگلیس بر افغانستان در سالهای 1842-1839 و 1878 تا 1880 میلادی که با مقاومت و مبارزه دلاورانه و سرسختانه مردم افغانستان مواجه شده و با قبول شکست مجبور به ترک کشور شدند. افغانستان تا سال 1919 میلادی تحت سلطه استعماری دولت انگلیس قرار داشت که شاهان و امیران خود فروخته و دست نشانده دولت انگلیس در رأس طبقات ارتجاعی فئودال بر مردم حکومت می کردند. اما مردم افغانستان در سال 1919 در جنگ سوم افغان و انگلیس قوای انگلیس را شکست داده و استقلال سیاسی خود را بدست آوردند؛ و امان الاله خان برای مدت ده سال در رأس آن دولت قرار داشت؛ دیگر همه چه پادشاه و چه رئیس جمهور از حبیب الاله (بچه سقا) و نادر خان تا کرزی توسط قدرتهای استعماری و امپریالیستی بر مردم ما مسلط ساخته شده اند. ولی آقای سیستانی که

تاریخ را «به گواهی می گیرد» می نویسد که: «دوبارتاجیکها باهدایت خارجی ها برسریر قدرت تکیه زدند(منظور بچه سقا وربانی است)».

درمورد جنگ بین گروه های ارتجاعی جهادی و متحدین خلقی و پرچمی و ملیشه ای آنها؛ آن جنگ ارتجاعی بین گروه ها و طبقات ارتجاعی ملیتهای مختلف کشور درمورد فوق منجمله هزاره ها و تاجک ها، جنگ بین طبقات زحمتکش این دومیته نبود بلکه جنگ بین گروه ها و طبقات ارتجاعی این ملیتها بود که بخاطر تسلط بر حاکمیت دولتی مردم مظلوم کابل از هزاره و پشتون و تاجک و غیره را بخاک و خون کشیده و این شهر را غارت و تاراج و ویران کردند. و بعد که منافع آنها ایجاب نمود همه این گروه های ارتجاعی و مزدور بیگانه در یک ائتلاف جمع شده و علیه گروه طالبان قرار گرفتند. این موضوع به خصلت تضاد بین طبقات ارتجاعی مربوط است و زمانی که بر سر تقسیم قدرت و غنائم تضاد آنها تشدید گردد چون سگان گرسنه بجان هم می افتند و زمانی که در تقسیم غنائم به تفاهم برسند در آغوش هم قرار گرفته و در یک تفاهم و اتحاد قرار می گیرند و بر توده های خلق ستم و جفا می کنند. چنان که در شرایط هشت سال اخیر این همه باندهای جانی و آدمکش و خاین و میهن فروش و دزد و رهن پرچی خلقی، سزائی، ملیشه ای، «افغان ملتی»، طالبی و تکنوکراتهای گروه کرزی مزدور و عده از شعله ایهای خود فروخته و خادم امپریالیسم و ارتجاع مانند سیماسمر، داکتر اعظم دادفر و داکتر رنگین سپنتا و داکتر رسول رحیم و غیره عناصر در دولت مستعمراتی در سایه حمایت امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای عضوناتوباهم جمع شده و به کشتار و ستم و جنایت و تجاوز علیه خلقهای ملیتهای این کشور ادامه می دهند. و طرد اشغال نظامی و سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی و سرنگونی دولت مستعمراتی و تشکیل یک دولت مردمی و واقعاً دموکراتیک فقط از طریق مبارزه مترقی و انقلابی همه خلقهای ملیتهای افغانستان اعم از مرد و زن ممکن می گردد و بس.

9 اگست 2009 (18 اسد 1388)

س. پژوهشگر